



این دیباچه که در اوایل دوره صفوی، به سال ۹۶۴ هـ. تألیف شده است گذشته از اهمیت مضمونش در تاریخ خط و نقاشی، سرمشق برخی از مرقعات دوره‌های بعدی قرار گرفته است. تاکنون شناخته شده است که سید احمد مشهدی در مرقع امیر غیب بیک، شمس‌الدین محمد وصفی در مرقع شاه اسماعیل دوم و محمد محسن هروی و غیره در نگارش دیباچه خود بسیاری از مطالب را از آن دیباچه اقتباس کرده‌اند و یا آن را مدنظر قرار داده‌اند. در این مورد محققان تفحص‌هایی نموده و نظراتی ابراز داشته‌اند. از آن میان محمدتقی دانش‌پژوه در جستجوی منابع این دیباچه نتایج شایان توجه‌ای به دست آورده و روشن کرده است که بعضی اشعاری که در «دیباچه قطب‌الدین محمد قصه‌خوان» آمده است متعلق به پنجمین اثر ختمه سوم عبدی بیک شیرازی «آیین اسکندری» (سروده به سال ۹۵۰ هـ.) است.^۱ نگارنده نیز با توجه به این نتیجه، در بررسی آثار دیگر عبدی بیک شیرازی متوجه شد که علاوه بر آیین اسکندری از دومین ختمه به نام «جوهر فرد» (سروده به سال ۹۵۶ هـ.) هشت بیت و از منظومه فردوس» (سروده به سال ۹۶۱ هـ.) هفت بیت در دیباچه قطب‌الدین محمد قصه‌خوان نقل شده است. اما به دلیل دسترسی نداشتن به تمام آثار عبدی بیک شیرازی به طور کامل آشکار نشد که اقتباس از آثار عبدی بیک در این دیباچه تا چه حد بوده است.^۲

۱. «رنگساز» در کاغذ و رنگ‌زدایی از آن، هنر و مردم، ش ۱۸۱، ص ۲۵-۲۷.
 ۲. با توجه به اینکه گذشته از ماده تاریخ، اوزان شعر به کار رفته در ابیات مندرج در این دیباچه سه نوع (مفعول، مفاعیلن، مفعولن، مفتعلن، مفتعلن فاعلن، فاعلن، فاعلن فاعلن فاعلن) است برای شناسایی منابع اشعاری که در دیباچه دیده می‌شود به مثویات هم وزن اثر عبدی بیک شیرازی برابر فهرست زیر مراجعه شد:

دیباچه قطب‌الدین محمد قصه‌خوان بر مرقع شاه طهماسب

یوشیفوسا سکی*
(ژاپن)

چکیده: دیباچه قطب‌الدین محمد قصه‌خوان در سال ۹۶۹ هـ. بر مرقع شاه طهماسب صفوی نگاشته شده است و به لحاظ اهمیتش در تاریخ کتاب‌آرایی دوران صفوی مورد استفاده دیگر هنرشناسان قرار گرفته و الگویی برای مرقعات دوره‌های بعدی بوده است. احمد قمی در گلستان هنر از آن استفاده کرده است، اما ذکری از این مأخذ نمی‌کند و گاه مندرجات آن را تحریف نموده و به جای نام قطب‌الدین قصه‌خوان، نام امیر غیب بیک را درج کرده و مرقعاتی چند بر آن افزوده است، به گونه‌ای که برخی معاصران به سهو آن را دیباچه‌ای غیر از دیباچه قصه‌خوان پنداشته‌اند. تاکنون دو نسخه از مرقع شاه طهماسب شناخته شده است. نسخه نخست با تاریخ ۱۰۵۷ هـ.، به شماره ۶۹۱ در کتابخانه ملکی تهران و دیگری ظاهر از سده دوازدهم هجری، به شماره ۶۰۸۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.

در مقاله حاضر چاپ‌های مختلف این متن با یکدیگر مقایسه شده و با نسخه خطی کتابخانه ملکی که قدیم‌ترین نسخه به جای مانده از این متن است مقابله گردیده و موارد اختلاف تعیین گردیده است. ضمن اینکه مقایسه‌ای میان اشعار عبدی بیک شیرازی در آثارش با ابیات نقل شده در دیباچه آورده شده است.

کلید واژه: مرقعات، نقاشی‌های ایرانی، خط فارسی، خوشنویسی، طهماسب صفوی، شاه ایران، ۹۱۹-۹۸۴ هـ. قصه‌خوان، قطب‌الدین محمد.

* YOSHIFUSA SEKI، استادیار دانشگاه توکایی؛ فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

پس از آنکه حسین خدیوچم این دیباچه را در کتابخانه ملی ایران به عنوان «رساله‌ای در تاریخ خط و نقاشی» معرفی کرد، تا به حال چندین بار متن کامل یا برگزیده آن به همت استادان صاحب‌نظر انتشار یافته است.^۳

نگارنده این سطور از مقایسه چاپ‌های مختلف این متن دریافته است که در متن‌های چاپ شده این اثر پرارزش در تاریخ خط و نقاشی اختلاف‌های فراوان وجود دارد. در نتیجه شناسایی رابطه استادی و شاگردی بعضی هنرمندان متقدم دشوار شده است. بدین سبب مصمم شد که متن آن را از روی نسخه کتابخانه ملی عیناً رونویسی کند، و ابیات مقتبس از منظومه عبدی بیک را نیز مشخص نماید.^۴ چون نسخه خطی کتابخانه ملی به خط خود مؤلف نیست، نمی‌توان به مطالب این نسخه صد در صد اعتماد کرد. با این همه لازم می‌داند که این نسخه که کهن‌ترین نسخه‌ای است که تاکنون به جامانده است بدون هیچ کم و بیش درج شود تا با دیباچه سید احمد مشهدی که به رأی صاحب‌نظران^۵ نوعی رونویسی از دیباچه قطب‌الدین محمد قصه‌خوان شناخته شده و همچنین متن گلستان هنر که

فصل‌هایی از آن از این دیباچه اقتباس شده است مقابله گردد. امید است این اقدام را بتوان گامی در نزدیک شدن به حقیقت منظور دیباچه قطب‌الدین محمد قصه‌خوان شناخت.

[متن رساله]*

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد باخلاص مقرون صنایع بیچون را زبید که مرقع روزگار بوقلمون را بسواد و بیاض «تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل» ملامع ساخت و شکر بیرون از قیاس چند و چون راقم صحیفه «نون و القلم و مایسترون» را شاید که این مرقع ملامع را به اوراق الوان خزان و بهار ترتیب داده بدین خوبی و زیبایی پرداخت و درود نامعدود بر رسولی که جدول احاطه صفحتین^۶ انس و جان فرموده و لوحه رسالتش مرقع وجود را حسن و زینت افزود و بر آل و اولاد او که بی شیرازه تبعیت و بی رابطه محبت ایشان مربوط نیست > و بی سرمایه متابعت ایشان معامله دین مضبوط نه.^۷

اما بعد بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نخواهد بود که اول چیزی که خالق موجود گردانید و نخست^۸ مخلوقی که

- کلیات نویدی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۲۲۵.

- فردوس به نام بوستان خیال، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، (Or. 3504 ورق ۱-۶۴).

- مجنون و لیلی، به کوشش ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۶۸ م.

- روضة الصفات، به کوشش ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۴ م.

- آیین اسکندری، به کوشش ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۷ م.

- جوهر فرد، به کوشش ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۹ م.

- جنة الانمار، زینة الاوارق، صحیفة الاخلاص، به کوشش ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۹ م.

۳. «رساله‌ای در خط و نقاشی»، مجله سخن، سال ۱۷ (۱۳۴۶)، ص ۶۶۶-۶۷۶.

- فیروز منصوری، فهرست اسامی و آثار خوشنویسان قرن دهم هجری قمری و نقد و بررسی گلستان هنر، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۶، ص ۸۱-۸۸.

- حمیدرضا قلیچ‌خانی، رسالتهای در خوشنویسی و هنرهای وابسته، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۳، ص ۵۱-۱۶۳ (نقل از چاپ خدیوچم).

- نجیب مایل‌هروی، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۲۷۹-۲۸۸ (مقابله شده با

نسخه‌ای به شماره ۶۰۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

۴. خط محمدرضا ولد حاجی طهماسب قلی بیک به سال ۱۰۵۷ هجری، مجموعه خطی ش ۶۹۱/۶، کتابخانه ملی ایران، ص ۳۹۳-۴۰۶.

۵. از جمله دانش پژوه (سرگذشت‌نامه‌های خوشنویسان و هنرمندان، هنر و مردم، ش ۸۶/۸۷، ص ۳۸)، دیکسون و ولش

(Dickson, Martin, and Stuart Cary Welch: *The Houghton Shahnameh*, Harvard University Press, 1981, 1:281)

خوشنویسان قرن دهم هجری قمری و نقد و بررسی گلستان هنر، ص ۷۷، مایل‌هروی (کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ص ۶۹) و گلستان هنر،

به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، بی‌تا، چاپ دوم؛ دیباچه سیداحمد مشهدی، مندرج در کتاب زیر:

Thackston, Wheeler M. ; *Album Prefaces and Other Documents on the History of Calligraphers and Painters*, Brill, 2001 .

* علائم اختصاری: خ = حسین خدیوچم، م = فیروز منصوری، < > = عباراتی یا کلماتی که میان این نشانه جای دارد در متن هست ولی مصححان حذف کرده یا جا انداخته‌اند.

۶ م: احوال؛ گلستان هنر، ص ۳.

۷ خ: عبارات داخل این کمانک < > افتاده است.

۸ م: کرد نیز ذیحسب.

گرمی این هنگامه است.
 - کلید خرد را هنر شد علم
 کلید هنر چیست نوک قلم
 قلم نقشبند است و چهره گشای
 قلم بر دوتوع آفریده خدای
 یکی از نبات آمده دلپذیر
 نی قندگشته زیهر دیر
 دگرنوع از جنس حیوانی است
 کش از آب حیوان در افشانیست^{۱۶}
 نگارنده نقش مانی فریب

ازو کارگاه هنر دیده زیب

(آیین اسکندری، ص ۱۰۳)

اما آنچه نوع نباتی است کام شیرین کن کتابت
 کرامت مآبست که نمونه از کرام الکاتبین و نشاة^{۱۷} از
 راقمان علم الیقین اند و حسب الاشارة کثیر البشاره
 منتخب^{۱۸} جریده موجودات^{۱۹} و منتخب حضرت واجب
 بالذات، نبی عربی محمد الابطحی - علیه افضل
 الصلوات و اکمل التحیات - که «من کتب بسم الله
 الرحمن الرحیم بحسن الخط^{۲۰} دخل الجنة» و به تعلیم
 واجب التعظیم، ادیب دبستان کرامت و خطیب عذب البیان
 خطه امامت سرلوح دیباجة [ص ۳۹۵] و هدی^{۲۱} کتابه
 ایوان و «إنا مدینة العلم و علی بابها» کلیم طور «سلونی
 قبل أن تفقدونی» صاحب سمو منزلت خضر^{۲۲}
 هارونی:

شیر خدا شاه ولایت علی

صیقلی شرکی خفی و جلی

که^{۲۳} «علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق» بدین
 شغل کریم و صفت لازم التکریم جهد موفور و سعی
 مشکور بکار برده اند و قبل از آنکه خطوط متداوله بر روی
 کار آید و کارگاه عالم را چون این مرقع بجواهر خطوط و
 نقوش بدیعه بیاراید خطی که دیده اولی الابصار را
 سرمه وار بوحی الهی و اوامر و نواهی رسالت پناهی
 روشنائی می بخشید^{۲۴} خط کوفی بود و ارقام اقلام معجز

بر لوح تعلیم سایه انداخت قلم معجز رقم بود چنانکه نص
 صریح کلام الهی^۹ بر آن ناطق است که «اقرأ و ربک الاکرم
 الذی علم بالقلم» و حدیث صحیح حضرت رسالت
 پناهی (ص) بدان اخبار موافق که «اول ما خلق الله القلم»:

- هستی ز قلم رقم پذیر است

وز^{۱۰} شمع قلم فروغ گیر است

سروست قلم بیاغ ادراک

سایه ز قلم فکنده بر خاک

با وجود فضیلت سبقت امر کتابت وحی ازو متمشی و

شغل^{۱۱} کفایت امر و نهی بدو متقاضی:

- طرفه نگاری قصب آل پوش

بادوزبان در سخن اما خموش

جلوه کنان سرو قد سایه سای

گیسوی شیرنگ کشان زیر پای

(جوهر فرد، ۸۷)

- تیر قدی همچو کمان توزیوش^{۱۲}

با شب تاریک رخ روزپوش

تیر نه اما به^{۱۳} هدف رهسپر

بوده ز کاغذ هدفتش بیشتر

(جوهر فرد، ۳۹۴)

- کارگر بر هنر خورده بین

کرده همه کار به کدیمین

گه رقم او ز روگه لاجورد

گه علمش سرخ بود گاه زرد

گاه بود همچو خضر سبزپوش

آب بقا در دل ظلمات نوش

پیشه او معجزه، ساحری

گاه کلیمت و^{۱۴} گهی سامری

کرده گهی موی شکافی شعار

گاه فرو مانده به موئی زکار

(جوهر فرد، ۸۸)

و بی شبهه مفتاح باب روزی و مصباح پیشگاه دانش

افروزی خامه عنبر شمامه است که نژاد دوده^{۱۵} موجب

۱۱. خ: مشعل.
 ۱۲. خ: «و» ندارد.
 ۱۳. خ: نشانی؛ م: نشاد.
 ۱۴. م: خط.
 ۱۵. م: فرمود.

۱۰. خ: در.
 ۱۱. م: «به» حذف شده است.
 ۱۲. خ: افسانیت.
 ۱۳. م: موجود است.
 ۱۴. خ: لاخضر» ندارد.

۹. خ: الله.
 ۱۰. خ: توزپوش.
 ۱۱. م: او.
 ۱۲. خ: منتجب.
 ۱۳. خ: هدی.
 ۱۴. م: می بخشد.

نظام حضرت شاه ولایت پناه در میانست که چشم جانرا ضیاء ولوح ضمیر را جلا کرامت می فرماید و خطوط سته که بشش قلم معروفست^{۲۵} بدین تفصیل بین الانام مشهور ثلث، نسخ، محقق، ریحان، تویق، رقاغ از خط کوفی در سنه عشر و ثلثمایه ابن مقله استخراج نموده و بعد از او علی بن هلال که شهرت به ابن بواب دارد استاد خطوط است و بعد از او یاقوت مستعصمی با شاگردان سته او که بدین تفصیلند: شیخ زاده سهوردی، ارغون کاملی،^{۲۶} نصرالله طیب، مبارکشاہ زرین قلم، یوسف مشهدی، سید حیدر گنده نویس، یعنی جلی نویس بعد از آن شاگردان ایشان منہم پیر یحیی صوفی شاگرد زرین قلم و خواجه عبدالله صیرفی شاگرد سید حیدر و صیرفی استاد حاجی محمد بندگیرست و حاجی محمد استاد معین الدین تبریزی ست و معین الدین استاد مولانا شمس الدین مشرفی قطامی^{۲۷} است. بعد از او [ص ۳۹۶] پسر او عبدالحی و عبدالرحیم خلوتی شاگرد مولانا شمس جعفر تبریزی حکام خطه خط بودند. و مولانا جعفر مذکور استاد مولانا عبدالله طباطبائی است و سایر خطاطان خراسان^{۲۸} و عبدالرحیم خلوتی استاد مولانا نعمه الله بوابست که استاد مولانا شمس الدین تبریزی ست و خطاطان دیگر که در عراق و خراسان و کرمان نام برآورده اند ریزخواران خوان این استادانند. این شجره خطوطه سته بود.

اکنون حکایت نستعلیق برین منوالست که واضع آن مولانا میرعلی تبریزی ست و بعد از او عبیدالله پسرش درین خط سرآمد دوران شد و مولانا جعفر تبریزی که شاگرد مذکور عبیدالله است و استاد مولانا اظہر و اظہر استاد مولانا سلطان علی مشهدی ست که خطش در میان خطوط استادان کالشمس من سایر الکواکب امتیاز دارد. و بعد از آن خطوط شاگردان او درجه اعلی و مرتبه اسنی دارد و ازو هم مولانا محمد ابریشمی و مولانا سلطان محمد خندان و مولانا زین الدین محمود که استاد سید میرعلی ست که بمولانا میرعلی اشتہار دارد و حالا

خط او را نزدیک بخط مولانا میرعلی^{۲۹} اعتبار می نمایند. و دیگر خوشنویسان مشهور که ارقام اقلام مشکفام ایشان روش^{۳۰} مولانا سلطان علی است و^{۳۱} مولانا سلطان علی قاینی است و مولانا سلطان علی سبز مشهدی ست و مولانا سلطان محمد نور > و مولانا شاه محمود نیشابوری و سید احمد مشهدی^{۳۲} و مولانا مالک دیلمی درین فن گوی از اقران برده اند و حالا مرقع ملمع زمانه بوجود جمعی از ایشان مزین است و مولانا عبدالرحمن خوارزمی تغییر^{۳۳} در روش این طایفه نموده [ص ۳۹۷] و در روش او دو پسر سرآمد شده اند: عبدالرحیم المشهور به انیسی و عبدالکریم المشهور^{۳۴} به پادشاه و روش ایشان بروش انیسی مشهور است و کتاب دارالملک شیراز اکثر تتبع ایشان می کنند و خط تعلیق از رقاغ و تویق مأخوذست و خواجه تاج سلمانی^{۳۵} واضع آن خط است و بعد از او خواجه عبدالحی استرآبادی منشی و سلسله تعلیق ایشان^{۳۶} باین دو استاد می رسد و از خواجه عبدالحی دو روش در میان است. یکی در نهایت رطوبت و حرکت و تیزیست که مناشیر سلطان ابوسعید گورکان بدان روش نوشته اند و^{۳۷} منشیان خراسان مثل ملا درویش و امیر منصور و خواجه جبرئیل و غیره در آن طرز نوشته اند و می نویسند و دیگری در کمال استحکام و اصول و یختگی و چاشنی که احکام حسن بیک و یعقوب بیک و سایر سلاطین آق قویونلو بدان طرز نوشته اند و منشیان آذربایجان و عراق سیمما تمیمی^{۳۸} و مولانا ادریس و غیرهما تتبع ایشان می نمایند و خط شناسان عراق آن را می پسندند.

اما از قلم^{۳۹} آنچه نوع حیوانیست قلم پوست که سحرسازان مانوی فرهنگ و جادو طرازان خطایی و فرنگ بدستاری آن اورنگ نشین کشور هنر و نقش بند آن^{۴۰} کارخانه قضا و قدر چون چهره گشایان این فن بدایع اثر نسبت هنر بقلم معجز رقم شمسہ خمسہ آل عبا اعنی امیرالمؤمنین علی درست می کنند متمسک بدین اند که در نقوش اقلام

۲۵: خ: «است» ندارد.

۲۶: خ: کابلی.

۲۸: م: بوده.

۲۷: م: قطاعی.

۲۹: م: به جای میرعلی، سلطان علی تصحیح کرده و در دیباچه سید احمد مشهدی (ص ۲۵) نیز سلطان علی یاد شده است. ضبط نسخه کتابخانه ملی باید سهو قلم باشد.

۳۰: خ: روشن است.

۳۱: م: کلمه «و» را حذف کرده است و دیباچه سید احمد مشهدی (ص ۲۵) نیز این کلمه را ندارد. به فرض اینکه در این جمله «روش» درست باشد این «و» زائد بنظر می رسد زیرا جمله بدون این «و» مفهوم است.

۳۳: خ: تغییری.

۳۴: خ: «المشهور» ندارد؛ م: مشهور.

۳۵: خ: سلیمانی.

۳۶: م: تعلیق نویسان؛ سید احمد مشهدی (ص ۲۵)؛ تصحیح منصوری بجا باشد.

۳۷: خ: نوشته و از.

۳۸: خ: یمنی.

۴۰: م: نقش بندان.

۳۹: خ: با.

کرامت نظام آنحضرت که به تہذیب^{۴۱} ایشان مزین است برای العین مشاهده نموده‌اند که کتبه و ذہبہ علی بن ابی طالب قلمی فرموده‌اند و حکایتی درین معنی بحلیہ نظم در آورده این است کہ:

- [ص ۳۹۸] بخون جگر رنگی آمیختند

مثال از گل ولالہ انگیختند
 چو مو گشته باریک از آن آرزو
 بی موشکافی قلمشان زمو
 بآئین وزیبی کہ خود خواستند
 ز گلہا یکی صفحہ آراستند
 نہادند از آنرو خطائش نام
 کہ کلک خطائی ازویاقت کام
 چو دور نبوت بہ احمد رسید
 قلم بر سر دیگر ادیان کشید
 خطا پیشگان خطائی نژاد
 نمودند نقش نخستین سواد
 بدعوی یکی صفحہ آراستند
 نظیرش ز شاه رُسل خواستند
 (آیین اسکندری، ۱۰۶)

- نہ از نقش آراستہ یک ورق
 کہ پر^{۴۲} کردہ از لالہ و گل طبق
 ببردند از عین کافر دلی
 بدعوی سوی شاه مردان علی
 چو شاه ولایت بدید آن رقم
 باعجاز بگرفت در کف قلم
 رقم کرد اسلامی دلریا
 کہ شد حیرت جملہ اہل خطا
 چو آن اصل افتاد در دستشان
 بشد نقشہای دگر پستان
 (آیین اسکندری، ۱۰۶)

پوشیدہ نماند کہ خیال ہای غریبہ و انگیزہای عجیبہ ایشان مشہور ہر دیار و منظور اولی الابصارست و قوت مخیلہ و نزاکت^{۴۳} طبع کہ این طبقہ راست از اہل صنعت هیچ کس را نیست و پیکری کہ در لوح خاطر نقاش چہرہ می گشاید در آئینہ خیال ہر کس روی ننماید.

آورده‌اند کہ در خراسان نقاشی بی مانند و زرگری

ہرمنند با ہم مصاحب و بصحبت ہم راغب بودند. ظاہراً نقاش را صورت افلاس دست داد [ص ۳۹۹] چنانکہ بہیچ وجہ نقش بودن در وطن مألوف نمی توانست بست با زرگر خیال سفر روم نمود و برفاقت او از خراسان بدان بوم رفت و رحل اقامت در بتخانہ^{۴۴} انداختند و بزرق و شید، عاکفان آن بتخانہ را مرید و معتقد خود ساختند. سالی در آنجا بسر بردند چون محل اعتماد گشتہ بودند کلید صنمخانہ در دست ایشان می بود، شبی بتان را در ہم شکستند و زر و سیم بی شمار از آن دیر بدر بردہ خود را بلطایف الحیل رہانیدہ بتدریج و مرور ایام بديار خود رسانیدند و زر و سیم را در صندوقی ضبط ساختہ در خانہ نهادند و بوقت می گشادند و خرج می کردند. روزی زرگر، نصفی از آن زر و سیم خیانت نمودہ بموضعی دفن کرد. چون نقاش را نظر بر صندوق افتاد بفراسٹ دریافت و ہر چند زبان زرگر را کافت اعتراف نمود لاجرم بصورت تدبیر شتافت و با صیادی مصاحب شد. بعد از ایصال خدمات دو خرس بچہ از صیاد بگرفت و بمنزل خود برد و پیکری از چوب تراشید بصورت زرگر چہرہ گشایی می کرد و خرس بچہ ہا را طعمہ^{۴۵} می داد و آن طعمہ را در کنار و بغل آن تمثال می نہاد تا ایشان بدان عادت کردند. القصہ روزی زرگر را با دو پسر طفل بہ مهمانی و ایشان را شب نگاہ داشتہ پسران را شب ازو بدزدید [ص ۴۰۰] صباح و^{۴۶} ہر چند زرگر تفحص کرد پسران را نیافت باتفاق نقاش بسرای حاکم شتافت. نقاش در حضور حاکم گفت کہ صورتی غریب حادث شد، پسران او را شب در منزلی کردہ بودم، چون صباح در گشودم، ایشان را مسخ یافتم بصورت دو خرس بچہ. از آن انفعال این را با او در میان نہادم و کار بدینجا کشید. حاضران گفتند مسخیت در امت حضرت پیغمبر (ص) نمی باشد، آیا چہ صورت از وی روی نمودہ کہ موافق ملت نبوی نبودہ کہ مہم پسران او این شکل بر کردہ! پس خرس بچہ ہا را بمجلس حاضر ساختند، چون دو سہ روز از وعدہ طعمہ ایشان گذشتہ بود بغایت گرسنہ بودند چون نظر ایشان بر زرگر افتاد او را همان تمثال پنداشتند؛ بی صبرانہ راہ بجانب او برداشتند و سر بجیب و بغل او می بردند

۴۱. تہذیب؛ سید احمد مشہدی، ص ۲۵.

۴۲. م: بر.

۴۳. خ: اطعمہ.

۴۴. خ: تراکب.

۴۵. خ و م: حرف ربط و «و» راہ درستی حذف کردہ اند.



و تخلقی^{۴۷} می کردند. همه کس این را پنداشتند و مسلم داشتند و آن هر دو از مجلس برخوردارند^{۴۸} و زرگر را حکایت جانب خود بخاطر رسید دست به انابت و توبه برآورده بخانه نقاش آمد و سر در قدم نقاش نهاد و زرو سیمی که برداشته بود باز داد. نقاش خرس بچه ها را ازو گرفته بخانه درون برد و پسران را باز آورده و پرده از روی راز برگرفت و رفیق را در برگرفته عذر خواست.

- گویند که بود پادشاهی

مه طلعت و آفتاب جاهی
بودشبرخچولاله اصص ۴۰۱[اراغ

یک نرگس ناشکفته درباغ
فرخنده مصاحبی قرین داشت

کو نقدهتر در آستین داشت
مانی رقمی که گاه تصویر

ماندی رقمش بنفش تقدیر
برسنگ چو نقش آب بستی

هر کس دیدی سبو شکستی
بر دور مه^{۴۹} ارقلم کشیدی

مه طلعت سلخ را ندیدی
ازعین تری که در قلم داشت

آثار حیات در رقم داشت
نقش قلمش طراز چین بود

صورتگریش بلای دین بود
از عالم جان صد آفرین داشت

جان خود قلمش در آستین داشت
خورشید لقا شه فلک خشم^{۵۰}

میدید بمانیش^{۵۱} یک چشم
مانی قلمی دگر قرین داشت

کزوی در دل نهفته کین داشت
میخواست که حیلۀ بسازد

با وی نقشی بمکر باز
زد نقش کزو شه جهاندار

شد صورت خویش را خریدار
آن نقش طراز مانوی دست

با خویش خیال نقش آن بست

برداشت صحیفه^{۵۲} دل افروز
بنگاشت درو بطبع فیروز
شه راتیری بدست و از خشم
زو تاب ستان^{۵۳} بگوشه چشم
از تیر گهی کجی ستاندن
باید چشمی بهم نهادن
زین تازه خیال آن هنرمند
بگشاد ز رشته هنر بند
شه یافت چو فکر سحر سنجش
بخشید دو ملک دست رنجش
ز آن یک صله هنر طرازیش
زین یک صله خیال بازییش
ز آن کار دل حسود بشکست
نومید بکنج غصه بنشست
و همچنان که در خط شش قلم اصل است درین فن
نیز هفت قلم^{۵۴} معتبر است. اسلامی، خطایی [ص ۴۰۲]
فرنگی، فصالی، ابر، داق و گره.
خوشا خامه سنجان جادو طراز
روانبخش از خامه سحر ساز
بهر آفریده در آویخته
نظیری بهر یک برانگیخته
شده پیرو صنع یزدان پاک
ز پرگار افلاک تا سطح خاک
سوی آفرینش نظر داشته
سواد زهر اصل برداشته
بنقش^{۵۵} جهان صنع شان رهنمون
قلم پیششان بهر سجده نگون
که گویی بمردم سخن می کنند
ندانم به صورت چه فن می کنند
چون استادان این فن بیش از آنند که در دایره احصا و
حیطه احصار توان در آورد افزون از آنند که در کارگاه
< و صورکم فأحسن^{۵۶} صورکم >^{۵۷} روشناسان ایشان را
توان شمرد بذکر متأخرین ایشان اکتفا نمود، اما استادان
مشهور خراسان مثل خواجه میرک و مولانا حاجی محمد و

۴۹. م: دورمه.

۵۲. م: صحیفه ای.

۵۵. م: ز نقش.

۴۸. م: خاستند.

۵۱. م: تمامیش.

۵۴. م: اصل.

۵۷. م: عبارات داخل این کمانک > افتاده است.

۲۷. م: تملق.

۵۰. م: حشم.

۵۳. م: زد تاب سنان.

۵۶. م: واحسن.

قلم چون بتشعیر گردد دلیر
 از آن موی خیزد ز اندام شیر
 (آیین اسکندری، ۱۰۴)
 القصه، بعد از طی این مقدمات و کشف این مقالات
 نموده می آید که چون به یمن دولت بیزوال و ببرکت تقرب
 بعته جاه و جلال شاه جم جاه > سلاطین سپاه خسرو
 خورشید پرتو خواقین پناه دارای سکندر دل فریدون
 ممالک گردون مسند انجم جنود کیهان کشور ممالک وفود
 سحاب دست دریا عطای^{۶۴} مشتری وقار خورشید انوار
 عطار د فطنت کیوان مقام ناهید صحبت بهرام انتقام:
 - شه آسمان تخت [ص ۴۰۴] بیضانگین

مسیح آستان^{۶۵} کلیم آستین
 حسینی نسب شاه حیدر شکوه
 کزو تیغ شد مو بر اندام کوه
 طرازنده افسر خسروی
 فروزنده دولت حیدری
 برازنده تیغ انجم گهر
 نگارنده حکم خورشیدفر
 زمین استقامت زمان انتقام
 فلک احتشام و ملک احترام
 (فردوس، ۸۱)

- زبیداری بخت شد کامیاب
 کس این بخت هرگز نبیند بنخواب
 کشد بریقا حزم او گر حصار
 نباشد فنا را بر آن اقتدار
 کند از ره تربیب گر نگاه
 سهارا کند رشک خورشید و ماه
 نظرگر کند هیتش از عتاب
 شود تیغ مو بر تن آفتاب
 رخس آفتابی است دور از زوال
 جیش صباخی همایون بفال
 کف دست او ابر دریا تثار
 دل روشش بحر احسان شعار
 بنانش امل را مدار علیه
 سنانش اجل را مشارلیه

استاد قاسمعلی چهره گشا و استاد بهزاد شبیه و نظیر ندارند و
 ازین جمله با استاد بهزاد ملاقات صورت افتاد و الحق استاد
 مذکور بقوت بنان و قدرت بر رقم علی الاکفا و الاقران
 فایق بود و برکات ارقامش بصد هزار آفرین لایق.

- نگار زغالش بچابک روی
 بهست^{۵۸} از قلمگیری مانوی
 اگرمانی از وی خبر داشتی
 ازو طرح و اندازه برداشتی
 بود صورت مرغ او دلپذیر
 چو مرغ مسیحا شده روح گیر^{۵۹}
 نه مرغ است کز خامه اش سرزده
 [ص ۴۰۳] که پروانه بر شمع او پرزده
 (آیین اسکندری، ۱۰۵)
 و استادان عراق و فارس مثل استاد درویش و خلیفه
 محمد حیوة و میر مصور و پسرش سید علی و پسر استاد
 سلطان محمود و پسرش میرزا علی و خواجه عبدالرزاق و
 خواجه عبدالوهاب و خواجه عبدالعزیز که درین فن شاگرد
 استاد بهزاد است و در کتابخانه همایون که مجمع مجموع
 هنرمندان ربع مسکونست پرورش یافته و بعد از فوت
 استاد بهزاد نواب کامیاب به نفس نفیس ملتفت او گشته او
 را بشاگردی خویش منسوب^{۶۰} فرموده اند و سید میرک که
 در جمیع اطوار و تمامی اطراز این فن بی بدل و به بی مثلی
 مثل است و این صفت برو ختم:
 - تعالی الله آن خامه دلغریب

کزو یافت اورنگ افلاک زیب
 چسان جان نیابد ز کلکش قلم رقم^{۶۱}
 که جان می چکاند ز نوک قلم
 بود آفرینش همه پست او
 زده از رقم بوسه بر دست او
 چو خواهد قلم از برای رقم
 ز پرفرشته به بتند قلم
 ز شوقش صدف سر برآرد ز آب
 که از ابر دستش شود کامیاب
 قلم را ازو^{۶۲} کار بالا گرفت
 که اندر دوانگشت او جا گرفت

۵۸. خ: به است؛ م: بهست.
 ۶۱. کلمه «قلم» باید زائد باشد.
 ۶۲. م: از آن.
 ۶۳. م: منصوب.
 ۶۴. خ: عطا.
 ۵۹. م: اوج گیر.
 ۶۵. خ: و.

قلم گشته در دور او محترم

از آن رو که شاهبیت مانی رقم
و هو السلطان بن السلطان و الخاقان ابن الخاقان^{۶۶}
ابوالمظفر < شاه طهماسب >^{۶۷} بهادرخان زین الله تعالی
سریر خلافته العظمی بمیامن ذاته و نور عیون سلطنته الکبری
بلوامع انوار صفاته:

- خدایا بشاه ولایت پناه

که این شاه رادار از بدنگاه

بهر کار توفیق بادش دلیل

بود مصلحت بین او جبرئیل

فزون مدت عمرش از هر چه هست

کلید در فتح بادش بدست

بکامش فلک بادگردان مدام

زمانش مدام و جهانش بکام

رهی چون من او را زمان وزمین

زمان بادیار و زمینش رهین

بعضی از خطوط و تصویر استادان بدست فقیر حقیر

دعاگوی دولت قطب الدین محمد قصه خوان افتاده بود و همواره

در مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزئین که ذکر خطوط و

صور می رفت [ص ۴۰۵] بمطالعه و مشاهده صحایف و

قطعات مذکوره احتیاج روی می نمود بنابر آنکه ترتیب و

ترکیبی نیافته بود پیدا کردن آنچه مطلوب بود متعسر بلکه متعذر

می نمود. واجب دید که این مرقع را ترتیب دهد تا بسبب ترتیب

آن ازین دغدغه بکلی وارهد. کلمه چند بدستبازی استادان نادر و

هنرمندان قادر و خط شناسان بی بدل و خوشنویسان بی مثل و

مثل^{۶۸} به ترتیب آن قیام نموده شد، در واقع ترتیبی روی نموده^{۶۹}

و مرقعی چهره گشوده^{۷۰} که هر صفحه اش سزاوار صد تحسین

بلکه هر قطعه اش لایق صد آفرین:

- محقق به نزدیک هر کس که هست

که ریحان خطش برد دل زدست

رقاعش پسندیده روزگار

بتوقیع او سحر را ختم کار

غبارش بر اطراف سیمین حریر

جو آثار خط بر رخ دلپذیر

(فردوس، ۵۷)

با آنکه صحایف روزگار صرف تعلیق حسن خطش
شود هنوز ثلثی از خامه دوران بپایان نیامده باشد و اگر
صفایح فلک دوار مملو از تعریف صور و اشکال غریبه اش
گردد هنوز عُسری از معشار محسناتش بر آئینه ظهور
جلوه گر نشده باشد و صور پاکیزه اش بمثابة:

- از روی پاکیزگی و تمیز

بجز جان نکتجد درو هیچ چیز

بهشتی زیاد خزان بی قصور

زاشکال گلهها و نقش طور

هزاران گل ولاله و شاخ و برگ

همه امن از آسیب باد و تگرگ

مصور جوانان خورشید روی

لب از شرم هم بسته در گفتگوی

بهم یکجهت^{۷۱} جمله در صلح و جنگ

نه چون خلق عالم دوروی و دورنگ

بهم صحبتی مردم بی نفاق

شب و روز با یکدگر هم وثاق

(آیین اسکندری، ۸۲)

چون مقصود ازین قصه [ص ۴۰۶] خوانی ذکر بعضی از
استادان بود که یادگار ایشان درین مرقع است به اطناب زیاده^{۷۲}
محتاج ندیده و بیک قطعه تاریخ ختم آن پسندیده:

زقطب قصه خوان در رسم تاریخ

شود بی شبهه این ترتیب مفهوم

بصد فرخندگی اتمام چون یافت

کن از فرخندگی تاریخ معلوم

* * *

۶۷. م: عبارات داخل این کمانک < > را حذف کرده است.

۶۸. م: نمود.

۷۲. م: زیاد.

۷۱. م: بی جهت.

۶۶. م: عبارات داخل کمانک < > را حذف کرده است.

۶۸. م: که.

۷۰. م: گشود.